

اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی تأملی عظیم است. این تأمل هم در متن تاریخ گنجانده شده و هم درباره آنست، درباره تاریخ جهان. این کتاب حاصل تفکرات مردی است که اندیشه اش مدام گرد امور تاریخی می گردد و در جستجوی پاسخ نهایی این پرسش است که چه کسی جهان و تاریخ آن را می سازد. و به پاسخ دوگانه ای می رسد: به «زمان - سرنوشت» (شاهنامه سوگنامه تراژدی) سرگذشت آدمیانی است که می کوشند در برابر این عامل که می خواهد کمر آنان را خم کند سرفراز بایستند) اینان پادشاهان نیز هستند. شاهنامه آئینه شهریاران (مرآت الامرا) است و می خواهد به شهریاران تصویر مطلوب (آرمانی) و تصویر موجود (واقعی) آنان را نشان دهد.

این تاریخ جهانی که فردوسی روایت می کند ساخته و پرورده سنتی طولانی است و شاعر با همه توانایی وسیع تراژیک و اخلاقی خود به نظاره آن پرداخته و در اندیشه دوباره طرح انداخته است، بطوری که شاهنامه در عین حال هم ثمره نهایی سنتی بسیار نیرومند است و هم داستانی که از شخصیت فردوسی عمیقاً اثر پذیرفته.

* استاد دانشگاه Sorbonne Nouvelle در پاریس، مؤلف کتاب Moralia درباره مفاهیم اخلاقی در ادب کلاسیک فارسی.

در اینجا شرح احوال فردوسی موردی ندارد. ولی برای منظور ما جستجوی یکی از نشانه‌هایی که در کتابش گنجانده سودمند خواهد بود.

فردوسی در اواسط شاهنامه، در فصلی که مربوط به جنگ بزرگ ایران و توران می‌شود، در ستایش محمود غزنوی چنین می‌گوید:

بدان گه که بُد سال پنجاه و هفت نوانتر شدم چون جوانی برفت
فریدون بیدار دل زنده شد زمان و زمین پیش او بنده شد

پس در زمانی که فریدون جدید به چشم خود دید که تمامی جهان در پیش او (بیت ۴۵-۴۶) سر فرود می‌آورد، فردوسی ۵۷ سال داشت. محمود در ۳۸۷ هجری (۹۹۷ میلادی) به قدرت رسید. پس شاعر در کمال برومندی شاهد دگرگونی بزرگی بود که در ایران خاوری روی داد. سلاله سامانی، که خود را ایرانی خالص می‌دانست، رفت و به سلاله غزنوی، که ترک ناب بود، منزل پرداخت. او خود را در گره‌گاهی تاریخی می‌دید که در آن جهانی پایان می‌گیرد و جهان دیگری آغاز می‌شود. گردآوری این تاریخ رو به پایان حاصل زندگانی او بود.

فردوسی راوی بزرگ دوران‌های گذشته است. برخی از ویژگی‌های منظومه او حاکی از آنست که شاهنامه پیش از آنکه به شکل کتبی که می‌شناسیم در آید، در مجامع به صدای بلند نقل می‌شده است. قبل از فردوسی دیگران این داستان‌ها را گرد آورده بودند. فردوسی خود چندین بار می‌گوید که غرض وی جز بازگویی مطالبی نیست که دیگران پیش از وی گفته‌اند. اما این کار را فردوسی در چشم‌انداز دقیقی انجام داد که توانایی عظیمی به داستان بخشید. او از زاویه خرد به کل تاریخ نگریست.

باری، شاهنامه فردوسی آخرین حلقه زنجیر دراز روایت‌های کتبی و شفاهی است درباره تاریخ پادشاهان و، بدین اعتبار، در وضعی مانند آثار شاعر سوگ سرای یونانی قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، آیسخلس، قرار دارد. با مقایسه وضع این دو مرد بهتر می‌توان منزلتی را که فردوسی در ادبیات فارسی دارد تعریف کرد.

آیسخلس افسانه‌های آگاممنون (Agamemnon) یا اورست (Oreste) را گرفت و این سوگنامه‌های خام و خشن را با ویژگی‌های انسانی و اخلاقی باز ساخت. فردوسی همین کار را با داستان‌های بزرگی که سنت در اختیار وی گذاشته بود انجام داد و آنها را با انسانیت و اخلاق درآمیخت. از همان زمان هومر بویژه از زمان آیسخلس می‌بینیم که خدایان یونانی به حدی در سوگنامه‌ها راه می‌یابند که آنها در حقیقت به سرگذشت خدایان تبدیل می‌شوند. در شاهنامه هم سپهر (چرخ، آسمان) به دو صورت در ماجراهای انسانی به شدت حضور دارد، یکی به صورت سرنوشت محتوم و دیگر فره ایزدی که نیروی محرک تاریخ بشمار می‌آید.

اکنون می‌رسیم به این سؤال اصلی که آیا در شاهنامه فردوسی دو اخلاق وجود دارد که یکی متعلق به عرصه پهلوانی است و دیگری از نوع رسمی (کلاسیک) و متعارف؟

بیگمان منابع گوناگونی الهام بخش شاهنامه بوده‌اند. بخشی از این منابع حماسی‌اند. در آنها انسان درگیر نبردی غایی است و فقط رفتار تمام و کمال که می‌تواند در این گیر و دار نجات بخش وی باشد، رفتار اخلاقی بشمار می‌آید. بخش دیگری از منابع الهام فردوسی تاریخ متعارف و معمولی تر انسانهاست که در آن رفتار آدمیزاد چندان که با زیباترین صورت عقل، یعنی فرزانیگی، منطبق باشد، کفایت می‌کند.

اما از سوی دیگر شاهنامه ساخته و پرداخته یک تن است که تصور خاصی از فرزانیگی دارد و می‌توان در صورت‌های گوناگون آن را در سراسر این اثر بزرگ دید. مثلاً خطبه‌های تاجگذاری که پادشاهان در آغاز کار ایراد می‌کنند، در هر دو بخش حماسی و تاریخی شاهنامه یکسان است. از همان ابتدای پادشاهی منوچهر می‌بینیم که الگوی مقدماتی تنظیم کننده زندگینامه (سیره) تمام پادشاهان شکل ثابتی پیدا می‌کند.

همه خطبه‌های تاجگذاری با شرحی از برنامه دادگستری و آرزوی شاه به اجرای آن شروع می‌شود. طبقاً فرزندگان دربار نیز با این برنامه هم‌آوازند و، بدین ترتیب، نوعی میثاق اولیه فرمانروایی را بنیان می‌گذارند. بسیاری از پادشاهان در پایان کارشان سفارش‌های فرجامین (وصیت، پند، اندرز...) را به جانشینانشان می‌کنند. البته تعداد این خطبه‌ها در قسمت حماسی شاهنامه کم است (تهمورث، جمشید، منوچهر، لهراسب و اسکندر)، اما در بخش‌های تاریخی تر کتاب همه پادشاهان چنین خطبه‌هایی ایراد می‌کنند.

برای روشن‌تر کردن پرسش خود می‌توانیم به آمار روی آوریم.

اگر بخش حماسی و افسانه‌ای شاهنامه را «شاهنامه اول» بنامیم این بخش تا پایان داستان اسکندر ادامه می‌یابد. این قسمت، به شمارش من، ۹۷۶، ۳۰ بیت است، یعنی ۶۳ درصد همه ابیات (شاهنامه چاپ مسکو). «شاهنامه دوم» شرح تاریخ ایران است از پادشاهی اردشیر به بعد. البته با همان تصویری که مردم در زمان فردوسی از تاریخ داشتند. این قسمت ۱۷، ۸۶۹ بیت است، یعنی ۳۷ درصد کل شاهنامه.

اگر فهرست کلماتی را که فردوسی به کار برده و بسامد کاربرد آنها را معین کنیم، می‌بینیم که واژه کین یا کینه و مشتقات آن (کینه‌جوی، کینه‌خواه، کینه‌ور، کینه‌توز) در «شاهنامه اول» بسیار زیاد به کار رفته (۵۸۱ مورد یا ۸۱ درصد)، در حالی که در «شاهنامه دوم» کاربرد اینگونه تعبیرها کم است (۱۳۴ مورد یعنی ۱۹ درصد). اکنون اگر بسامد کاربرد یک کلمه اساسی مثل «داد» را در شاهنامه نگاه کنیم (به شرط آنکه فصل بزرگ مربوط به خسرو انوشیروان را کنار بگذاریم)، می‌بینیم این کلمه در دو قسمت شاهنامه به یک اندازه به کار رفته است. اما اگر فصل خسرو انوشیروان را به حساب بیاوریم، این نسبت یکباره دگرگون می‌شود. یعنی شخصیت سترگ این پادشاه دادگر به اندیشه سازمانده بخش دوم شاهنامه قوام می‌بخشد. ملاحظاتی که از این پس می‌تواند روشنگر راه ما بشود به قرار زیر است:

تمام حماسه و افسانه‌های یونان عبارت از داستان دلاوریها و نیرنگهایی است که در خدمت کینه‌توزیهای دایم میان خدایان، میان انسانها، و میان خدایان به میانجی انسانها قرار دارد. داستان زوج سوگمند (تراژیک) آگامنون و کلیم نستر (Clytemnestre) تاریخ آدم‌ربایی و رشک و آدم‌کشی هاست. «شاهنامه اول» هرچند مقامی والاتر دارد، اما، در عین حال، تاریخ عظیم انتقام‌جویی نیز هست. تاریخ جهان با داستان دامنه‌دار انتقام‌جویی آغاز می‌شود. پسر اهریمن چون به‌نخستین پادشاه جهان، کیومرث، رشک می‌برد خون پسر وی (سیامک) را می‌ریزد. هوشنگ، پسر سیامک، به خونخواهی پدر دیوان را می‌کشد. الگوی تاریخی حماسه فارسی همین است. بی‌حرمتی به پادشاه دادگر در حکم تجاوز به عدالت است و فقط انتقام می‌تواند آن را جبران کند و حق را به کرسی بنشاند.

همین الگو را در داستان‌های بزرگ قسمت حماسی شاهنامه نیز می‌توان نشان داد. کین خواهی، همچون بنیاد اخلاقی حماسه، نخست حالتی روانی است که در اثر بروز یک بیداد بزرگ، یعنی مرگ آنکه قربانی بیداد شده، ظاهر می‌گردد.

کین خواهی بیش از هر چیز فریادی است برای دادخواهی که از دل بر می‌خیزد. در حماسه تاریخ جهان اساساً تاریخ تحقق انتقام است تا آنکه ترازوی عدالت دوباره تعادل خود را بازیابد و جهان آرام گیرد. گویی در حماسه عدالت تاریخ ندارد.

با داستان شکوهمند اسکندر از قلمرو حماسه بیرون می‌آیم و وارد قلمروی می‌شویم که هدف آن جستجوی خرد است، جستجویی که، البته، بحق ویژگیهای سوگمندی (تراژیک) را در خود دارد، زیرا این جستجو داستان تسخیر جهان است به وسیله کسی که در پایان کار چیزی جز مرگ به دست نیاورد و این خود اساسی‌ترین درس خرد و فرزاندگی است.

اما در فاصله «شاهنامه اول» و «شاهنامه دوم» فردوسی به صورتی کاملاً آگاهانه یکی از مسائلی را که بیگمان مایه دلمشغولی بسیار او بود به میان نهاده؛ یعنی رابطه‌ای که میان سپهر و سرنوشت با خدا وجود دارد. شاعر خطاب به سپهر می‌گوید:

الا ای برآورده‌چرخ بلند	چه داری به پیری مرا مستمند...
وفا و خرد نیست نزدیک تو	پر از رنجم از رای تاریخ تو...
هرآنکه که زین تیرگی بگذرم	بگویم جفای تو با داوم
بنالم ز تو پیش یزدان پاك	خروشان به سر بر پراگنده‌خاك

و در برابر سپهر به شاعر پاسخ می‌دهد که:

تو از من بهر باره‌ای برتری	روان را به دانش همی پروری
بدین هرچ گفتی مرا راه نیست	خور و ماه زین دانش آگاه نیست...
از آن خواه راهت که راه آفرید	شب و روز و خورشید و ماه آفرید...
نگردم همی جز به فرمان او	نیام گذشتن ز پیمان او

(چاپ سکو، ج ۷، صص ۱۱۱-۱۱۲)

در برابر سرنوشت شوم راهی جز توکل به خدا وجود ندارد و فردوسی همین راه را بر می‌گزیند.

فردوسی مضمون خردمندی را در داستان سوگ سیاوش استادانه طرح کرده است. رستم و سیاوش در جنگ علیه افراسیاب توانستند دشمن مهاجم را به آنسوی مرز برانند و، به این ترتیب، انتقام ایران را بگیرند. ولی کاوس فرمان می‌دهد که به آن سوی سرزمین دشمن هجوم برند. سیاوش نافرمانی از رای شاه، یعنی پدر، را بر دست زدن به بیداد ترجیح داد. به این ترتیب، می‌بینیم چگونه دو مفهوم عدالت و خرد، یعنی دو فضیلتی که نیروی حیات بخش اخلاق ویژه شاهنامه دوم اند، در یکدیگر همبسته می‌شوند.

این دو مفهوم شاهنامه در شخص شاه و رازین او مجسم می‌شود. شاه تجسم داد و رازین او مظهر خرد است. تنها چهره خلاف اسکندر، اردشیر است که پادشاه یکتای کشور یکی شده‌ایست و نیاز به رازین ندارد و خود زنده‌کننده بزرگ پادشاهی و دادگر و خردمند است. جز او همه پادشاهان دیگر رازینانی دارند. اما یک پادشاه، یعنی انوشیروان، در حکم الگوی کشورداری برای تمام قسمت دوم شاهنامه، راهی کاملاً شایسته را به پایان می‌رساند. خط سیر اخلاقی او گذر از فضیلت دادگری و رسیدن به فضیلت خردمندی است. فصل پیچیده پادشاهی انوشیروان — که درازترین فصل کتاب نیز هست — با سیر در همین مسیر می‌گذرد. من در جای دیگر (اخلاقیات، ۱۹۸۶، ص ۵۳) نشان داده‌ام که این فصل را فردوسی به چه ترتیبی پرداخته است. در آن پنج بخش جداگانه وجود دارد. اولی و آخری به هم مربوطند و دومی نیز با چهارمی. قسمت سوم در مرکز، توازن و تعادل را برقرار می‌کند. شاید بتوان گفت که فصل انوشیروان با ساختی رو به مرکز طرح افکنده شده. از روی شماره می‌توان گفت بخش‌های یک و پنج مربوط به انوشیروان می‌شود. در شماره یک شاه دادگر است و در شماره پنج خردمند. شماره‌های دو و چهار به بوذرجمهر مربوط می‌شود. شماره دو از آن اندرزه‌ای او به شاه است و در شماره چهار خردمند مغضوب و شکنجه می‌شود. شماره سه در وصف جهان است که از برکت وجود انوشیروان در «صلح ایرانی» (Pax Iranica) به سر می‌برد. شاه، که خردمند را به محک آزمایش زده بود، خرد او را چنان فرا می‌گیرد که سرانجام همه گوش به پند و اندرز او می‌سپارند.

در مرز میان اندرزنانه‌های بزرگ قدیم، که بی‌نظم و پیریشان عرضه می‌شد، و کوششی که بعدها در ادبیات فارسی انجام گرفت تا قلمرو اینگونه اندرزه‌های خردمندان سامانی پیدا کند، شاهنامه فردوسی توانسته است میراث بسیار بزرگ اخلاقی ایران را سامان دهد و به صورت «آیین شهریاران» (مرآت الامرا) تابناکی درآورد. جا دارد که درباره دریافت اخلاقی فردوسی پژوهش‌های پُر دامنه‌ای بشود. در ضمن نباید از یاد برد که اخلاقیات فردوسی واجد دو خصلت پهلوانی و رسمی (کلاسیک) است. و اما،

در شاهنامه فضیلت‌های اساسی انسان چیست؟

پاسخ: هنر (فضیلت‌های اکتسابی)؛ گوهر (فضیلت‌های ذاتی)؛ نژاد (تبار آزاده)؛ و سرانجام، خرد. البته شرط لازم اینست که هر چهار خصلت با هم وجود داشته باشند. و اما خرد چیست؟ کیفیتی که به خودی خود وجود دارد، بهترین موهبت الهی و راهنما و یاور انسان که در باطن آدمی جای دارد و چشم جان و نگهبان آنست. درویش کیست؟ - آنکه «نان از عمل خویش خورد.»

جالب توجه است اگر فاصله فردوسی و غزالی را که هر دو از توس برخاسته‌اند و فقط دو-سه نسل از هم جدا می‌شوند، در نظر آوریم. مقایسه ایندو شاید نشان دهد که تا چه حد یکی از آنها مردی سوگمند (تراژیک) بود و دیگری مردی مضطرب. از لحاظ فردوسی، همه تضادهایی که آدمیان در میان آن دست و پا می‌زنند دو پهلوی و میهم است. آدم‌ها ناگزیرند شکل زندگی خود را انتخاب کنند، اما هر راه حلی که انتخاب شود همیشه دردناک و دل‌خراش یا دست کم مایه ناکامی است. غزالی اعتباری و گذرا بودن همه چیز را سخت حس می‌کرد، ولی ایمانی که به ارزش‌های اخلاقی استوار داشت نظر او را در باب انسان در جهت مثبتی هدایت می‌کرد. هرچند که این ایمان تشویش و دلهره او را از میان نبرد.

ترجمه ب. نادرزاد